

جمهوری برلین و و آینده‌ی سیاست خارجی آلمان

علی رحمانی^۱

«بیسمارک» صدراعظم امپراتوری آلمان گفته بود که سرنوشت دولت‌ها متکی بر سیاست خارجی آنهاست. مقصود وی از این بیان، قدرت نظامی بود. آلمان نازی هم از همین سیاست پیروی نمود. اما جمهوری فدرال آلمان در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست خارجی خود را براساس همکاری‌های اقتصادی و صلح، قرار داد و از این طریق منافع ملی آلمان را تأمین نمود. به عقیده‌ی «هرمان اوتو زولمز»^۲ رییس فراکسیون حزب دموکرات آزاد در مجلس فدرال آلمان، رکن اصلی سیاست خارجی آن دولت را در قرن بیست و یکم، سیاست فرهنگی خارجی تشکیل خواهد داد. هسته‌ی اصلی این سیاست فرهنگی، حقوق بشر و حقوق اقلیت‌هاست.

دخالت نظامی نیروهای پیمان ناتو در یوگسلاوی از ۲۴ مارس ۱۹۹۹ که در آن دولت آلمان نقش مهمی به عهده داشت، نشانگر اجرای سیاست خارجی جدید آلمان نیز بود. ریشه‌ی بحران یوگسلاوی، مسایل انسانی و نقض حقوق بشر در ایالت آلبانیایی تبار کوزوو می‌باشد و این فجیع‌ترین حادثه‌ی است که اروپا طی پنجاه سال اخیر به خود دیده است. جنگ یوگسلاوی در واقع برخورد دو تمدن اسلاو و ژرمن در آخرین سال قرن بیستم به شمار

۱. علی رحمانی، کارشناس ارشد وزارت امور خارجه است.

2. Hermann Otto Solms

می‌رود و از قدرت یابی آلمان حکایت دارد.^۱ اکنون که روسیه تضعیف شده‌است، پیمان ناتو از فرصت استفاده می‌کند تا صربستان، متحد سنتی و تاریخی آن دولت را در بالکان گوشمالی دهد و این جز خواست مشترک آلمان و آمریکا نمی‌باشد. از این‌رو بررسی سیاست خارجی آلمان در آینده از هر نظر حایز اهمیت است.

موفقیت‌های آلمان

آلمان از برندگان تغییر در اوضاع سیاسی جهان است. آن دولت از آغاز جنگ سرد امنیت خود را با پیوستن به اتحادیه‌ی آتلانتیک شمالی (ناتو) تضمین نمود و با حفظ همبستگی با غرب به همزیستی مسالمت‌آمیز با بلوک شرق ادامه داد. در دهه‌ی ۱۹۷۰ با سیاست «گرایش به شرق»^۲ اعتماد شوروی و متحدان اروپای شرقی آن را نسبت به خود جلب کرد و به صورت میانجی و مترجم دوا بر قدرت درآمد. وحدت دو آلمان در سال ۱۹۹۰ که با موافقت شوروی تأمین شد، بزرگ‌ترین موفقیت سیاست خارجی آلمان بود. پس از آن حکومت بن به اولین اقدام مستقلانه‌ی خود دست زد و در ۱۹۹۲ با به رسمیت شناختن اسلونی، کرواسی و بوسنی هرزگوین نقش اصلی را در تجزیه‌ی یوگسلاوی ایفا کرد. آلمان تغییرات سیاسی در جنوب آفریقا را به طور مسالمت‌آمیز هدایت نمود و مانع از بروز انقلاب در این منطقه گردید. نتیجه‌ی سیاست بن، استقلال نامیبیا و انتقال قدرت به سیاه‌پوستان در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴ بود.

در ژانویه‌ی ۱۹۹۴ به ابتکار مشترک آلمان و آمریکا طرح گسترش پیمان ناتو به شرق اروپا تصویب شد و جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی شوروی به عضویت شورای «همکاری برای صلح»^۳ درآمدند. با پذیرفتن سه کشور لهستان، چک و مجارستان در پیمان ناتو، از نگرانی آلمان نسبت به «خلاء امنیتی در مرزهای شرقی آن کشور کاسته شد. گسترش

۱. مذاکرات شش ساعته‌ی «پریماکف» نخست وزیر روسیه با «شرودر» صدراعظم آلمان در ۳۰ مارس ۱۹۹۹ در بن درباره یوگسلاوی نشانه‌ی آن بود.

2. Ostpolitik

3. Partnership for peace (PFP)

اتحادیه‌ی اروپا، اتخاذ سیاست‌های مشترک اقتصادی و مالی، به جریان افتادن «یورو» پول واحد اروپایی از اول ژانویه ۱۹۹۹ و استقرار بانک مرکزی اروپا در فرانکفورت، از دیگر موفقیت‌های آلمان در سیاست خارجی به شمار می‌رود.

حکومت میانه‌ی چپ

آلمان طی پنجاه سال گذشته اغلب به وسیله‌ی دموکرات‌های مسیحی و لیبرال اداره شد و دو صدراعظم این کشور کنراد ادنایر (۱۹۶۳-۱۹۴۹) و هلموت کهل (۱۹۹۸-۱۹۸۲) از حزب دموکرات مسیحی به مدت ۳۰ سال بر سر کار بودند. «هانس دیتیریش گنشر» و «کلاوس کینکل» از حزب دموکرات آزاد طی ۲۴ سال (۱۹۹۸-۱۹۷۴) دستگاه دیپلماسی آلمان را در اختیار داشتند. در انتخابات سراسری ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۸ حکومت ائتلافی میانه‌ی راست شکست خورد و «گرهارد شرودر» صدراعظم آلمان شد و احزاب سوسیال دموکرات و سبزها قدرت را به دست گرفتند. حکومت ائتلافی میانه‌ی چپ، اولین تجربه‌ی سیاسی در تاریخ آلمان است. «یوشکافیشر» رهبر سبزها که پست وزارت امور خارجه را بر عهده دارد، حقوق بشر و محیط‌زیست را از جمله اولویت‌های سیاست خارجی آن کشور اعلام نموده است.

روند تصمیم‌گیری

مسئولیت سیاست خارجی آلمان به موجب قانون اساسی آن کشور با شخص صدراعظم است و وزیر امور خارجه تصمیم‌گیرنده نمی‌باشد. وزارت امور خارجه مسئول اداره‌ی دیپلماسی آلمان است و روابط خارجی را هماهنگ و به سوی هدف هدایت می‌کند. روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آلمان بسیار پیچیده است و عوامل بسیاری در آن مداخله دارند: صاحبان صنایع، رسانه‌های گروهی، مدیران بخش‌های اقتصادی، احزاب سیاسی، جامعه‌ی یهودیان آلمان، مجلس فدرال، نخست وزیران ۱۶ ایالت، بنیادهای سیاسی و مؤسسات تحقیقاتی، اداره‌ی صدارت عظمی، دفتر مطالعات و مطبوعات فدرال، شورای

امنیت فدرال، سازمان اطلاعات و امنیت^۱ از جمله مهم‌ترین عوامل داخلی مؤثر بر روند تصمیم‌گیری هستند. مجموعه‌ی پیمان‌ها و معاهداتی که آلمان پذیرفته است، مانند پیمان ناتو، اتحادیه‌ی اروپایی، معاهده‌ی مسکو (۱۹۹۰) از جمله عوامل خارجی مؤثر بر سیاست خارجی آن کشور به شمار می‌روند. البته عوامل دیگری مانند فشارهای سیاسی و تبلیغاتی از جانب آمریکا و اسرائیل و صهیونیسم جهانی و فشار افکار عمومی مردم دنیا را نیز می‌توان مؤثر دانست. زیرا آلمان را یک کشور جنگ‌طلب می‌دانستند. سیاست خارجی آلمان از هر فرصتی برای اعاده‌ی حیثیت بین‌المللی این کشور استفاده می‌کند تا نشان دهد که آلمان کشوری صلح‌دوست است.

صدراعظم آلمان فدرال تصمیمات خود را در سیاست خارجی براساس رهنمودهای وزیر امور خارجه اتخاذ می‌کند ولی وزارتخانه‌های دفاع، دارایی و اقتصاد نیز در تصمیمات سیاسی مربوط به روابط خارجی دخالت می‌کنند. حتی در سیاست اقتصادی خارجی نسبت به کشورهای جهان سوم، وزارت همکاری‌های اقتصادی مداخله دارد زیرا اگر آلمان بخواهد به کشوری کمک مالی و فنی نماید، سیاست آن وزارت، تعیین‌کننده است. ارتش آلمان در زمان صلح تحت فرماندهی پیمان ناتو است و اختیار آن از دست مقام‌های آلمانی خارج می‌باشد. به لحاظ اقتصادی نیز آلمان از اختیارات خود به نفع سازمان فوق ملی اتحادیه‌ی اروپایی صرف‌نظر کرده‌است. به موجب پیمان‌های ماستریخت (۱۹۹۱) و آمستردام (۱۹۹۷) آلمان ملزم است سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه‌ی اروپایی را رعایت کند. به این ترتیب سیاست خارجی آن دولت، محدود است و اهرم‌های لازم برای اعمال قدرت را در اختیار ندارد.

اصول سیاست خارجی

اولین اصل سیاست خارجی آلمان حفظ صلح و همکاری‌های بین‌المللی است. اصل دوم تأمین وحدت اروپا و رهبری آن می‌باشد. سومین اصل سیاست خارجی آلمان

1. Bundesnachrichtendienst (BND)

همبستگی با غرب و همکاری امنیتی با آمریکا است. قانون اساسی آلمان بر این اصول اشاره دارد:

«مردم آلمان با عزمی راسخ برای صیانت و وحدت ملی و سیاسی خویش و خدمت به صلح جهان به منزله‌ی عضوی متساوی در یک جامعه‌ی متحد اروپایی تلاش می‌کنند» (در مقدمه)

«فدراسیون به وسیله‌ی وضع قانون می‌تواند اختیارات ناشی از حق حاکمیت خود را به دستگاه‌هایی که میان دولت‌ها به وجود آمده‌اند، واگذار کند.» (ماده‌ی ۲۴) در اجرای این ماده، آلمان از قسمتی از حاکمیت ملی خود به نفع اتحادیه‌ی اروپایی صرف‌نظر نمود.

«حکومت فدرال به منظور حفظ صلح می‌تواند به یک نظام امنیت مشترک ملحق گردد و در انجام این منظور تا حدودی به تحدید حقوق خودمختاری خود رضایت خواهد داد که موجب تضمین نظم پایدار و صلح‌آمیز در اروپا و در میان ملل جهان بشود.» (بند ۲ ماده‌ی ۲۴) در اجرای این بند، آلمان به عضویت پیمان ناتو درآمد و ارتش خود را تحت فرماندهی آن قرار داد.

اهداف سیاست خارجی

«اول اروپا و بعد جهان» هدف راهبردی و تاریخی سیاست خارجی آلمان است. آلمان قصد دارد با تبدیل شدن به یک قدرت جهانی در رهبری دنیای غرب سهم‌گردد و از طریق اتحادیه‌ی اروپایی با آمریکا و ژاپن از نظر اقتصادی رقابت نماید.

مهم‌ترین هدف سیاست خارجی آلمان، حفظ بازارهای فروش کالا برای اقتصاد آن کشور است. این وظیفه بر عهده‌ی وزارت امور خارجه و سفارتخانه‌های آلمان در کشورهای مختلف جهان واگذار گردیده‌است. از این‌رو آلمان با همه‌ی دولت‌ها صرف‌نظر از مرام و رفتار آنها رابطه دارد.

دموکراسی، امنیت و رفاه، سه هدف دیگر سیاست خارجی آلمان به شمار می‌روند که آن دولت در تأمین آنها موفق بوده‌است.

منافع ملی آلمان

- بالا بردن میزان صادرات کشور از طریق بهبود و گسترش روابط خارجی
- تحکیم اتحادیه‌ی اروپایی و تقویت نهادهای آن
- همکاری با آمریکا و گسترش پیمان ناتو به شرق اروپا
- همکاری‌های سیاسی و اقتصادی با روسیه
- تحکیم استقلال اوکراین و جمهوری‌های بالتیک (لتونی، لیتوانی، استونی)
- نفوذ در بالکان و توسعه‌ی روابط آلمان با کرواسی و اسلوونی
- حفظ بازارهای آلمان در جنوب شرقی آسیا، چین، خاورمیانه و آمریکای لاتین
- همکاری با سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی از طریق اتحادیه‌ی اروپایی
- گسترش روابط آلمان با اسرائیل
- همکاری راهبردی با آفریقای جنوبی
- تأمین موادخام و اولیه‌ی مورد نیاز صنایع آلمان
- تداوم و تکمیل روند خلع سلاح در اروپا
- حفظ حقوق اقلیت‌های آلمانی در روسیه و کشورهای اروپای شرقی
- حفظ امنیت و ثبات اروپا از طریق تقویت سازمان امنیت و همکاری اروپا
- حفظ و بهبود روابط آلمان با جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک قدرت تعیین‌کننده در تحولات سیاسی جنوب غربی آسیا و خاورمیانه.

جمهوری برلین

«جمهوری برلین»^۱ عنوان حکومت آلمان بعد از انتقال پایتخت از بن به برلین در تابستان ۱۹۹۹ است. برلین در سال ۱۷۰۱ به عنوان پایتخت دولت پروس انتخاب گردید. این شهر از ۱۸۷۱ تا ۱۹۴۵ پایتخت آلمان بود؛ از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ مرکز قدرت امپراتوری آلمان، از نوامبر ۱۹۱۸ تا ژانویه‌ی ۱۹۳۳ مقر حکومت «جمهوری وایمار»^۲ و از ۳۰ ژانویه‌ی ۱۹۳۳ تا

1. Berliner Republic

2. Weimarer Republic

۸ مه ۱۹۴۵ مرکز فرماندهی رایش سوم بود. سپس از ۱۹۴۹ بخش شرقی آن به صورت پایتخت جمهوری دموکراتیک آلمان درآمد. از ۳۱ اوت ۱۹۹۰ که عهدنامه‌ی وحدت بین دو آلمان به امضا رسید، برلین بار دیگر پایتخت آلمان شد و مجلس فدرال (بونداستگ) آن را تصویب کرد. برلین انعکاسی از تاریخ آلمان است و برای کشورهای اروپایی قدرت جهانی آلمان را به خاطر می‌آورد.

آیا انتقال پایتخت برای وزارت امور خارجه‌ی آلمان که برلین زادگاه آن می‌باشد فقط یک تغییر مکان است یا معنای خاصی دارد؟ ده سال بعد از فروپاشی دیوار برلین (۱۹۸۹) و پنجاه سال پس از تأسیس جمهوری فدرال (۱۹۴۹) سیاست خارجی آلمان بر تقسیم آن کشور غلبه یافته است و اروپا را به سوی وحدت و یکپارچگی هدایت می‌کند. گفته می‌شود که استقرار پارلمان و دستگاه دولت آلمان در بن عامل نزدیکی آلمان به کشورهای حوضه‌ی راین، (فرانسه، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ) بود اما جمهوری برلین، سیاست آلمان را بیشتر متوجه لهستان، روسیه و کشورهای بالتیک می‌نماید و از تحولات اروپای غربی دور می‌سازد. جهت‌گیری سیاست خارجی آلمان به پارلمان و حکومت آن کشور بستگی ندارد بلکه بر پایه‌ی قانون اساسی فدرال و تعهداتی است که آن دولت در چارچوب ناتو و اتحادیه‌ی اروپایی پذیرفته و امنیت ملی و اقتصاد آلمان وابسته به آنهاست. با وجود این شاید یک جهت‌گیری در سیاست خارجی آلمان در طول یکصد سال گذشته هم چنان پایدار مانده و آن اروپاگرایی است. در امپراتوری آلمان (۱۹۱۸-۱۸۷۱) هدف بیسمارک تحکیم موقعیت آلمان تازه تأسیس یافته در اروپا بود. سیاست جهانی ویلهلم دوم به شکست آلمان در جنگ جهانی اول انجامید و نشان داد که آن دولت در خارج از اروپا توانایی رقابت با فرانسه و انگلستان را ندارد. جمهوری وایمار (۱۹۳۳-۱۹۱۹) اسیر مواد معاهده‌ی ورسای در مورد مسأله‌ی غرامات جنگ و رهایی راینلند^۱ بود. سیاست خارجی هیتلر در تسلط بر قاره‌ی اروپا از طریق اعمال زور به جنگ جهانی دوم انجامید و سبب شکست و تقسیم آلمان شد. تلاش جمهوری فدرال آلمان، کسب حاکمیت ملی آن کشور و تأمین وحدت دو آلمان در چارچوب یکپارچگی

1. Rheinland

اروپا بود. در آستانه‌ی ورود به قرن بیست‌ویکم به نظر می‌رسد که سیاست اروپایی آلمان به اهداف خود دست یافته است و این کشور به عنوان سومین قدرت صنعتی دنیا می‌تواند نقش فعالی در سیاست جهانی ایفا کند.

استمرار و ثبات در سیاست خارجی

در خارج از آلمان این سؤال مطرح است که آن دولت با قدرت روبه افزایش خود در آینده چه خواهد کرد؟ آیا به دنبال جاه‌طلبی‌های تاریخی خود خواهد رفت؟ یا به راه موجود به عنوان عامل یکپارچه‌سازی اروپا ادامه خواهد داد. دو محقق آمریکایی به نام‌های «آندره مارکویتس»^۱ و «سیمون رایش»^۲ به تازگی کتابی به نام «معمای آلمان»^۳ منتشر ساخته‌اند. آنان به تناقض بین «قدرت راهبردی» آلمان از یک طرف و «عوامل عینی» در اروپا اشاره کرده و نتیجه گرفته‌اند که آلمان متحد در آینده، صلح‌دوست و دموکراتیک باقی خواهد ماند و راه خاصی را در سیاست خارجی جست‌وجو نمی‌کند. همسایگان اروپایی آلمان به خصوص فرانسه و لهستان نمی‌توانند خود را از بدبینی سنتی نسبت به قدرت‌یابی آلمان رها سازند. این عدم‌اعتماد هنگامی تقویت خواهد شد که آلمان به سوی «سیاست قدرت دولت»^۴ پیش براند، ولی در این زمینه تاکنون نشانه‌یی در سیاست خارجی آلمان به چشم نمی‌خورد.

محدودسازی منافع ملی

سیاستمداران آلمانی کمتر علاقه‌مند هستند که درباره‌ی منافع ملی کشور خود سخن بگویند چرا که منافع اروپایی مورد نظر آنهاست. اما آلمانی‌ها تفسیر خاصی از این عبارت دارند و آن حمایت شدید از منافع آلمان در اروپا می‌باشد. این مسأله‌یی است که آلمان همیشه به دنبال آن بوده و انحرافی در سیاست خارجی آن دیده نمی‌شود. منافع اروپایی آلمان

1. Andrei Markowitz
2. Simon Reich
3. Deutsche Dilemma
4. Machtstaat politik

کدامند؟ در رأس همه‌ی آنها اقتصاد است. آلمان در آینده، اروپا را وابسته به اقتصاد خود می‌سازد و رهبری سیاست‌های مالی و بازرگانی اتحادیه‌ی اروپایی را در اختیار می‌گیرد. مسأله‌ی دوم، شرق اروپای مرکزی است. نفع آلمان ادغام لهستان، چک و مجارستان در نظم و صلح اروپایی می‌باشد که بر پایه‌های ناتو، اتحادیه‌ی اروپایی، سازمان امنیت و همکاری اروپا مستقر است. نظم صلح اروپایی فقط با رعایت منافع آلمان قابل دوام است و تعجبی ندارد که هم‌پیمانان این کشور هیچ‌گونه جبهه‌ی دفاعی در مقابل آن به وجود نمی‌آورند، زیرا با راضی نگهداشتن آلمان، خود بهتر از نظم صلح اروپایی بهره‌مند می‌شوند. سومین منفعت اروپایی آلمان جذب کشورهای بالتیک (استونی، لتونی، لیتوانی) در مجموعه‌ی سیاسی - اقتصادی اروپاست. این منطقه جایی است که آلمان هرگز نسبت به اعمال سیاست خود کوتاهی نخواهد کرد و این مسأله‌ی است که اعتراض روسیه را در بردارد. نظام اروپایی توازن قوا به شکل یکپارچه‌سازی اروپا هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند و کشورهای دیگر مانند فدراسیون روسیه چاره‌ی ندارند جز آن که خود را با آن هماهنگ سازند. جمهوری برلین با قدرت، سیاست اروپایی آلمان را به پیش خواهد راند و منافع ملی آن کشور را در اروپا تأمین خواهد کرد. اتحادیه‌ی اروپایی جانشین دیگری جز نظام قدرت‌های ملی ندارد و این دامی است که افتادن در آن را هیچ دولتی نمی‌خواهد.

جهان چندقطبی

آلمان مخالف نظام تک‌قطبی در جهان است. آن دولت با مقاومت در مقابل نظم نوین جهانی آمریکا و عدم مشارکت در آن، به اتفاق فرانسه و روسیه «مثلث بزرگ اروپایی» را به وجود آورد. اولین اجلاس آن با حضور بوریس یلتسین، ژاک شیراک و هلموت کهل در سال ۱۹۹۸ در شهر یکاترین‌بورگ روسیه، برگزار شد. از آنجا که ادامه‌ی همکاری سیاسی این سه دولت اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، بنابراین جمهوری برلین نه تنها از طریق قدرت بخشیدن به اتحادیه‌ی اروپایی به عنوان رقیب اقتصادی آمریکا، بلکه از طریق «مثلث بزرگ اروپایی» در سیاست جهانی با ایالات متحده به رقابت خواهد پرداخت. روند مشارکت آلمان و فرانسه در عملیات ناتو برضد یوگسلاوی در استمرار و دوام این مثلث راهبردی، تعیین‌کننده خواهد بود.

اتحاد فراق‌اتلانتیکی

بحران بالکان و مسأله‌ی بوسنی هرزگوین از سال ۱۹۹۲ نشان داد که دولت‌های اروپایی هنوز در حل مشکلات خود ناتوانند و بدون پیمان ناتو، صلح و ثبات در قاره‌ی اروپا غیرقابل تصور است. جنگ در بوسنی و کوزوو ثابت کرد که نظم صلح اروپایی، لباس حقیقت برتن ندارد. آلمان خواهان مشارکت آمریکا در تأمین امنیت اروپاست و به خاطر روسیه و ملاحظات مربوط به کشورهای اروپای شرقی به پیمان ناتو وفادار می‌باشد. «سازمان امنیت و همکاری اروپا»^۱ به عنوان ابزار مدیریت بحران، بسیار مورد توجه آلمان است. این سازمان اروپایی - آتلانتیکی با نظارت بر دموکراسی، حقوق اقلیت‌ها، کنترل تسلیحات و میانجیگری در بحران‌ها، نقش خود را در تثبیت صلح در اروپا ایفا می‌کند.

اروپایی کردن پیمان ناتو

آلمان تلاش می‌کند اهداف امنیتی خود را از طریق پیمان ناتو تحقق بخشد. از این رو در مدیریت این پیمان فعالانه مشارکت می‌کند و می‌کوشد با اروپایی کردن ناتو ثبات سیاسی در اروپا را فراهم سازد و امنیت اوکراین و کشورهای منطقه‌ی بالتیک را تأمین نماید.

همکاری با روسیه

اوضاع روسیه موجب دغدغه‌ی فکری زمامداران برلین خواهد بود. آلمان از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ با پرداخت حدود ۱۰۰ میلیارد مارک بزرگ‌ترین کمک‌کننده‌ی خارجی به فدراسیون روسیه و سومین سرمایه‌گذار در این کشور بود. روسیه تنها قدرتی است که در اروپا می‌تواند در مقابل آلمان بایستد و سیاست خارجی آن را به ملاحظه‌ی وادارد. روابط آلمان و روسیه تعیین‌کننده‌ی صلح و ثبات در قاره‌ی اروپا است و برلین و مسکو به خوبی به اهمیت آن واقفند. روسیه به عنوان یک شریک امنیتی برای آلمان باقی خواهد ماند. سند «همکاری و مشارکت روسیه با ناتو» که در ۱۹۹۶ به امضا رسید چارچوب

1. OSCE = Organization for Security and Cooperation in Europe

مناسبتی برای روابط امنیتی دو کشور به شمار می‌رود. آلمان از روند نوسازی، اصلاحات دموکراسی و اقتصاد بازار در روسیه حمایت می‌کند.

حقوق بشر

تلاش برای حمایت از حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها یکی از مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی آلمان است. «گرهارد شرودر» صدراعظم سوسیال دموکرات و یوشکافیشر وزیر امور خارجه‌ی آلمان هر دو تقویت و اجرای حقوق بشر در داخل و خارج از کشور را از اصول قطعی سیاست خارجی آلمان اعلام نموده‌اند. «فیشر» در بیانه‌ی که به مناسبت پنجاهمین سالگرد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در فوریه‌ی ۱۹۹۹ در بن صادر کرد، اظهار داشت: «دولت آلمان تلاش خواهد کرد تا دیوان عالی بین‌المللی بتواند سهم مؤثری در رعایت حقوق بشر داشته باشد.» وزیر امور خارجه‌ی آلمان نیز در مجلس فدرال گفت: «دولت آلمان دموکرات‌هایی را که تحت تعقیب هستند، به عنوان میهمانان خود با آغوش باز می‌پذیرد.»

نظام امنیتی اروپا

اروپا تاکنون در وضعی نبوده‌است که بتواند مسایل امنیتی خاص خود را حل کند. آلمان تا زمان غیرقابل پیش‌بینی که ساختار امنیتی اروپایی به وجود آید به پیمان ناتو وفادار خواهد ماند. گسترش شرقی ناتو، انعقاد معاهده‌ی همکاری با روسیه و ایجاد یک هویت دفاعی اروپایی با کمک انگلستان، از جمله اقدامات سیاست خارجی آلمان به شمار می‌رود. در سال ۱۹۹۲ هنگامی که جنگ بوسنی هرزگوین شروع شد، آمریکا برای سومین بار در اروپا مداخله‌ی نظامی کرد. پیمان صلح دیتون در ۱۹۹۵ نشان داد که «فرا آتلانتیکی»^۱ برای اروپا ضروری است. رقابت اقتصادی میان اتحادیه‌ی اروپایی و ایالات متحده‌ی آمریکا در آینده مشکلاتی در زمینه‌ی سیاست امنیتی اروپا به وجود خواهد آورد. هیچ جایگزینی (آلترناتیوی) برای صلح در اروپا وجود ندارد و حضور نظامی آمریکا در این قاره در سال‌های

1. Transatlantism

اول قرن بیست‌ویکم اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. نظام امنیتی اروپا بر مجموعه‌ی پیمان ناتو، اتحادیه‌ی اروپای غربی^۱، سازمان امنیت و همکاری اروپا و سپاه اروپایی متکی است و آلمان در همه‌ی آنها نقش محوری دارد.

عملیات پاسداری صلح

آلمان از ۱۹۹۶ با استقرار ۳۰۰۰ نفر از نیروهای مسلح خود در کرواسی در عملیات بین‌المللی صلح در بوسنی هرزگوین^۲ مشارکت کرد و در ۱۹۹۹ برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم تانک‌های آلمانی به خارج از آن کشور اعزام و برای استقرار صلح در کوزوو در شمال غربی مقدونیه مستقر شدند. آلمان از حق خودمختاری کامل کوزوو در چارچوب کشور یوگسلاوی پشتیبانی می‌کند و از حقوق فرهنگی و قومی آلبانیایی تبارها حمایت می‌نماید. سیاست خارجی آلمان، مداخله‌ی نظامی به وکالت از طرف سازمان ملل متحد را پذیرفته است و در آینده سرباز و سلاح آلمانی در نقاط بحرانی جهان بیشتر به چشم می‌خورد.

سیاست خارجی مشترک اروپایی

آلمان خواستار افزایش قدرت عملکرد اتحادیه‌ی اروپایی در عرصه‌ی سیاست خارجی می‌باشد و براین اصل تأکید دارد که تنها اتحادیه‌ی با یک سیاست خارجی کارآمد می‌تواند ضامن صلح در اروپا باشد. «یوشکا فیشر» وزیر امور خارجه‌ی آلمان به عنوان رییس شورای وزیران اتحادیه‌ی اروپایی در ژانویه‌ی ۱۹۹۹ با انتشار بیانیه‌ی اعلام نمود که آلمان گام‌های مهمی در راستای گسترش سیاست خارجی و امنیتی مشترک^۳ اتخاذ خواهد نمود و در این زمینه به ارایه‌ی راهبردهای مشترک و نظام تصمیم‌گیری در شورا براساس رأی اکثریت توجهی خاص مبذول خواهد کرد. «فیشر» افزود که کشورهای بزرگ اتحادیه قادر نخواهند بود که در جهان چندقطبی قرن بیست‌ویکم منافع خود را تأمین و از صلح پاسداری کنند، بنابراین

1. Western European Union

2. IFOR= Implemented Force

3. CFSP= Common Foreign and Security Policy

اتحادیه‌ی اروپایی باید به یک بازیگر قدرت‌مند و توانای سیاسی تبدیل گردد و ما باید با ایجاد یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک خود را برای این وظیفه مهیا سازیم. یک شخصیت اروپایی به عنوان «نماینده‌ی عالی اتحادیه برای سیاست خارجی و امنیتی مشترک» تعیین خواهد شد و مسؤولیت هماهنگی و اجرای این سیاست را بر عهده خواهد گرفت. این نماینده‌ی عالی را می‌توان وزیر امور خارجه‌ی اتحادیه‌ی اروپایی دانست.

محیط‌زیست

آلمان کشور پیشرو در زمینه‌ی مسایل زیست‌محیطی است و حفاظت از محیط‌زیست به صورت یکی از مهم‌ترین هدف‌های آن کشور می‌باشد. صنعت حفظ محیط‌زیست آلمان با ارایه‌ی فن‌آوری پیشرفته به خدمت تجارت خارجی در آمده‌است و محصولات صادراتی آن در سراسر جهان مورد استقبال می‌باشد. سهم این صنعت در بازرگانی جهانی آن کشور بیش از ۱۸ درصد است. به نظر دولت آلمان آلودگی هوا، رودخانه‌ها و دریاها مرز ملی نمی‌شناسد و مسایل بین‌المللی محیط‌زیست مانند تغییر آب و هوا، کاهش قطر لایه‌ی ازن تنها با همکاری مشترک در سراسر جهان قابل رسیدگی است.

از سال ۱۹۹۲ که کنفرانس محیط‌زیست در ریودوژانیرو برگزار شد، حکومت آلمان با تمام قوا دست به کار شده‌است تا مصوبه‌های آن را با همکاری بین‌المللی به اجرا درآورد. در ۱۹۹۵ اولین کنفرانس دولتی در چارچوب پیمان آب و هوا در برلین تشکیل گردید. با مشارکت سبزها در حکومت میانه‌ی چپ از ۱۹۹۸ حفظ محیط‌زیست به صورت یکی از اولویت‌های سیاست خارجی آلمان در آمده‌است و رعایت مقررات بین‌المللی و اصول محیط‌زیست از سوی کشورها مورد توجه آلمان خواهد بود. از جمله مشکلات جهانی در این زمینه تولید گاز دی‌اکسید کربن است که موجب بزرگ شدن هرچه بیشتر پارگی لایه‌ی ازن می‌شود. تولید این ماده از ۱۹۹۴ در آلمان متوقف گردیده و قرار است تا سال ۲۰۰۵ ظرفیت دی‌اکسید کربن بر مبنای ۱۹۹۰ به ۲۵ درصد کاهش یابد. افزایش دمای هوا یکی از مهم‌ترین موارد نگرانی جامعه‌ی جهانی است و آلمان برای مقابله با آن طرح‌هایی را در دست اجرا دارد.

همکاری تسلیحاتی مشترک

از آنجا که آلمان از تهیه‌ی سلاح‌های هسته‌یی، شیمیایی و بیولوژیک منع شده‌است، آن کشور به اقتصاد اتمی روی آورده و به صدور اورانیوم غنی شده به برخی از اعضای جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا پرداخته‌است. آلمان در ساخت موشک «آریان» و پرتاب آن به فضا همکاری دارد و ایستگاه فضایی بین‌المللی (ISS)^۱ به کمک آن کشور در دست تکمیل است. آلمان در تولید هواپیمای «تورنادو» با انگلستان و در ساخت جنگنده‌ی آلفاجت با فرانسه و در تولید دستگاه‌های رادار و سیستم‌های موشکی با آمریکا، هلند و اسرائیل مشارکت دارد. همکاری تسلیحاتی مشترک، آلمان را به دسترسی به انواع تسلیحات قادر می‌سازد و از اتهام قدرت یابی نظامی که اروپاییان حساسیت شدیدی به آن دارند دور می‌نماید. سیاست خارجی آلمان از افزایش توان جنگی آلمان غافل نمی‌باشد و با ظرافت‌های خاصی در آینده آن را به پیش می‌برد.

مقابله با تهدیدات

تروریسم بین‌المللی، قاچاق موادمخدر، تجارت انسان‌ها، مهاجرت غیرقانونی و قاچاق مواد هسته‌یی، از جمله تهدیدات علیه منافع و امنیت ملی آلمان به شمار می‌روند. آلمان مخالف گسترش سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشد و از آزمایش‌های اتمی هند و پاکستان نگران است. در ۱۰ مارس ۱۹۹۹ هیأتی از اتحادیه‌ی اروپایی به سرپرستی یک مقام وزارت امور خارجه‌ی آلمان در اسلام‌آباد با مقامات پاکستانی درباره‌ی نظام کنترل صدور فن‌آوری هسته‌یی و جلوگیری از دسترسی کشورهای دیگر به مواد حساس و برنامه‌ی اتمی آن کشور مذاکره کرد. دولت آلمان دست‌یابی کشورهای اسلامی از جمله ایران را به موشک‌های دوربرد و فن‌آوری هسته‌یی یک تهدید برای صلح بین‌المللی می‌داند ولی از افزایش قدرت اتمی و موشکی اسرائیل هیچ نگرانی ندارد.

مقام‌های آلمان به دفعات ضرورت مقابله با اصول‌گرایی اسلامی را اعلام کرده‌اند. آنها

1. ISS International Space Station

سیاست بنیادگرایی اسلامی را به عنوان دشمن سیاسی دنیای غرب یک خطر جدی می‌دانند و می‌گویند که خطر سرخ (کمونیسم) جایش را به خطر سبز (اسلام) داده است که منجر به برخورد آشتی‌ناپذیر دو نظام جهانی در زمینه‌ی حقوق بشر و دموکراسی شده است. سیاست خارجی آلمان به سختی می‌تواند خود را از چنین برداشت‌هایی رها سازد و این مسأله به عنوان یک مشکل در روابط خارجی آن دولت باقی خواهد ماند.

دوستی با فرانسه

«آلفرد گروسر»^۱ استاد روابط بین‌المللی در دانشگاه پاریس در سخنرانی مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۷ خود در «انجمن سیاست خارجی آلمان»^۲ اظهار داشت که «باید اقرار کنم که من از اصطلاح جمهوری برلین خوشم نمی‌آید». فرانسوا میتران رییس جمهور سابق فرانسه نیز به وحدت دو آلمان علاقه‌مند نبود و با بی‌میلی تسلیم آن شد، ژنرال دوگل از اروپایی که از اقیانوس اطلس (آتلانتیک) تا اورال امتداد داشت سخن می‌گفت ولی مقامات آلمانی از جمله گنشر وزیر امور خارجه تا بندر «ولادی وستوک» در منتهی‌الیه روسیه را جزو اروپا شمردند. تفاوت دیدگاه‌ها بین آلمان و فرانسه بسیار گسترده می‌باشد و آینده‌ی اتحادیه‌ی اروپایی را با ابهاماتی روبه‌رو ساخته است. افزایش نرخ بهره، یارانه‌های بخش کشاورزی، ریاست بر بانک مرکزی اروپا، گسترش اتحادیه‌ی اروپایی و قدرت بخشیدن به نهادهای آن، توسعه‌ی پیمان ناتو، مسایل بالکان و خاورمیانه، زمینه‌های اختلاف نظر بین دو دولت به شمار می‌رود. با وجود این بن و پاریس به شدت به همکاری با یک‌دیگر علاقه‌مندند و فرانسه هیچ چاره‌ی جز تحمل آلمان در کنار خود ندارد. فرانسویان به درستی می‌دانند تا زمانی که وضع اقتصادی آلمان‌ها خوب باشد، آنها دموکرات باقی خواهند ماند. بنابراین اجازه می‌دهند تا آلمان منافع اقتصادی خود را در اروپا تأمین کند و صلح و ثبات در این قاره استمرار یابد.

1. Alfred Grosser

2. Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik

ترکیه

آینده‌ی ترکیه برای آلمان از اهمیت زیادی برخوردار است. از آنجا که اتحادیه‌ی اروپایی یک باشگاه مسیحی است آلمان نمی‌تواند از عضویت ترکیه در آن پشتیبانی نماید. تبلیغاتی که در ۱۹۹۸ در دو کشور در این باره برپا باشد، موجب کدورت و سردی مناسبات آنها گردید. اما به هرحال ترکیه هم‌پیمان آلمان در پیمان ناتو و یک شریک اقتصادی برای آن کشور است و برای امنیت اروپا که بسیار مورد توجه آلمان می‌باشد، نقش بزرگی ایفا می‌کند. سیاست آلمان بر این است که ترکیه را از روند اسلام‌گرایی دور نگه دارد. حکومت آلمان البته به خاطر حضور حدود پانصد هزار کرد تبعه‌ی ترکیه در آن کشور با دردهایی روبه‌رو است و نقض حقوق بشر در ترکیه به عنوان یک مانع در بهبود روابط دو کشور باقی خواهد ماند.

سیاست کمک برای توسعه

آلمان به منظور پیشگیری از بروز بحران در کشورهای جهان سوم از «سیاست توسعه»^۱ پیروی می‌نماید. این سیاست در نظر دارد تا از طریق مبارزه با فقر و اعطای کمک‌های مالی و فنی، امکان وقوع درگیری‌ها را از بین ببرد و از فرار انسان‌ها به دنیای غرب از جمله آلمان که موجب افزایش آوارگان و پناهندگان در آن کشور و در نتیجه بروز مشکلات اجتماعی می‌گردد، جلوگیری نماید. در اجرای این هدف دولت آلمان سالانه حدود هشت میلیارد مارک از طریق وزارت همکاری‌های اقتصادی به کشورهای در حال توسعه کمک می‌کند و «انجمن آلمانی همکاری فنی»^۲ اجرای پروژه‌های آبیاری، برق‌رسانی، بهبود کشاورزی و افزایش تولیدات، تأمین خودکفایی مواد غذایی و آموزش‌های فنی و حرفه‌یی را برعهده دارد. همکاری اقتصادی و حقوق بشر به یک‌دیگر مربوط هستند. «کمک برای توسعه» سلاح اصلی آلمان در روابط خود با جهان سوم است و نوعی وسیله‌ی اعمال نفوذ در کشورهای در حال توسعه می‌باشد. ضوابط تعلق کمک‌های آلمان، احترام به حقوق بشر، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری سیاسی، حکومت قانون، ثبات سیاسی و اجتماعی و برقراری

1. Entwicklungspolitik

2. GTZ= Deutsche Gesellschaft für technische Zusammenarbeit

نظم اقتصادی مبتنی بر اقتصاد بازار در کشور دریافت‌کننده است.

سازمان تجارت جهانی

آلمان به عنوان کشوری که اقتصاد آن وابستگی شدید سنتی به بازرگانی خارجی دارد، سیاست خود را با سازمان تجارت جهانی^۱ هماهنگ می‌سازد. حدود ۱۰ تا ۱۱ درصد صادرات جهانی متعلق به آلمان می‌باشد و این کشور در سال ۱۹۹۸ از ۱۲۰ میلیارد مارک مازاد تجاری برخوردار بوده است. سیاست آلمان حضور در بازارهای جدید دنیا، رفع موانع گمرکی و کمک به آزادی بازرگانی خارجی می‌باشد. بنابراین یکی از اهداف سیاست خارجی آلمان بازنگهداشتن مرزها برای تجارت و شرکت فعال در بازارهاست.

قدرت اقتصادی به عنوان یک اهرم سیاسی

آلمان از تاریخ گذشته‌ی خود آموخته است که سیاست خارجی آن هنگامی موفقیت‌آمیز خواهد بود که منافع ملی از طریق همکاری بین‌المللی تأمین شود. از این رو سیاست آن دولت نه تنها بهبود روابط دوجانبه با سایر کشورهاست بلکه گسترش مناسبات اتحادیه‌ی اروپایی با سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی را تشویق می‌نماید. آلمان شریک اول تجاری اغلب کشورهای اروپایی به شمار می‌رود و بیش از نیمی از بازرگانی خارجی آن با اروپا صورت می‌گیرد. آلمان پرداخت‌کننده‌ی اصلی بودجه‌ی اتحادیه‌ی اروپایی است و در سال ۱۹۹۸ حدود ۲۷ میلیارد مارک به صندوق این اتحادیه واریز کرده است. آلمان در زمینه‌ی فن‌آوری درصدر کشورهای صادرکننده‌ی دانش فنی در جهان قرار دارد و صدور فن‌آوری بخشی از تجارت خارجی آن را تشکیل می‌دهد. آن دولت سالانه بین ۳ تا ۵ میلیارد مارک از بدهی کشورهای فقیر را می‌بخشد و به جهان سوم کمک‌های فنی و مالی می‌دهد. پول واحد اروپایی (یورو) بر پشتوانه‌ی مارک آلمان متکی است و بانک مرکزی اروپا در فرانکفورت براساس بانک فدرال آلمان (بوندس بانک) سازمان یافته است. آلمان ۱۱ درصد تجارت

1. World Trade Organization

جهانی کالا را در اختیار دارد و در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از اعتبار و نفوذ قابل ملاحظه‌ی برخوردار است. مجموعه‌ی این عوامل سبب می‌گردد تا دولت آلمان از قدرت اقتصادی آن کشور به عنوان بزرگ‌ترین اهرم سیاست خارجی خود بهره‌برداری نماید.

سازمان ملل متحد

از آنجا که حفظ صلح یکی از اصول سیاست خارجی آلمان به شمار می‌رود، تقویت سازمان ملل متحد مورد نظر آن دولت می‌باشد. اما در این رابطه بیش از آن که آلمان انتظاراتی از سازمان ملل متحد داشته باشد، این سازمان جهانی خواهان همکاری و مشارکت حکومت بن در مدیریت بحران‌هاست. دبیرکل سازمان ملل به دفعات از آلمان خواسته است تا آن سازمان را از فلاکت مالی نجات دهد و پشتیبان عملیات پاسداری از صلح باشد. آلمان گرچه خواهان عضویت دائم در شورای امنیت است ولی مایل به کسب حق وتو نیست بلکه در اجرای سیاست خارجی و امنیتی مشترک اعتقاد دارد که اتحادیه‌ی اروپایی از چنین حقی برخوردار شود.

آلمان از سال ۱۹۹۴ پس از صدور رأی موافق دادگاه عالی قانون اساسی آن کشور، ارتش خود را در اختیار مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد قرار داد و در عملیات پاسداری صلح در بوسنی هرزگوین و مقدونیه مشارکت کرد. دیپلمات‌های آلمان در فعالیت‌های میانجیگرانه‌ی سازمان ملل شرکت می‌کنند و در پست‌های حساس این سازمان انجام وظیفه می‌نمایند. آلمان بعد از آمریکا و ژاپن سومین تأمین‌کننده‌ی بودجه‌ی سازمان ملل متحد است و سالانه حدود ده درصد بودجه‌ی آن را می‌پردازد. آلمان خواهان آن است که این سازمان جهانی نه فقط به حل و فصل مناقشات بین دولت‌ها بپردازد بلکه برای مشکلات آلودگی محیط‌زیست، رشد جمعیت و فقر نیز راه‌حلی بیابد. آن دولت هم چنین خواهان اصلاح ساختار سازمان ملل می‌باشد و مایل است مسایل حقوق بشر و حفظ حقوق اقلیت‌ها به عنوان موضوع جهانی مطرح شود. آلمان با استقرار برخی از دفاتر سازمان ملل متحد در بن مانند مرکز اطلاعات و دفتر توسعه‌ی ملل متحد، هرچه بیشتر در این سازمان جهانی نفوذ می‌یابد.

روابط با اسرائیل

آلمان به خاطر جنایات نازی‌ها نسبت به یهودیان، خود را به اسرائیل «مدیون ابدی» می‌داند و از هیچ کمکی به حکومت صهیونیستی دریغ ندارد. مبادلات بازرگانی گسترده‌یی بین دو کشور برقرار است و همکاری اقتصادی وسیعی آنها را به هم پیوند می‌دهد. حکومت بن از اسرائیل پشتیبانی مالی و سیاسی نموده و تمامیت ارضی و امنیت آن را تضمین کرده‌است. آلمان همه نوع فن‌آوری تسلیحاتی را در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد. مقام‌های دو دولت مرتباً با یکدیگر مذاکره و تبادل نظر می‌کنند. «گرهارد شرودر» صدراعظم آلمان در مارس ۱۹۹۸ چند ماه قبل از رسیدن به قدرت، به اسرائیل مسافرت نمود و «آریل شارون» وزیر امور خارجه‌ی رژیم صهیونیستی نیز در مارس ۱۹۹۹ طی سفر به آلمان با مقام‌های حکومت میانه‌ی چپ گفت‌وگو کرد. نظر به سوابق دوستی بین سوسیال‌دموکرات‌ها و سبزها با یهودیان پیش‌بینی می‌شود که مناسبات برلین - تل‌آویو در آینده تقویت گردد.

فلسطین و روند صلح خاورمیانه

در اجلاس فوق‌العاده‌ی سران کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپایی که در ۲۴ و ۲۵ مارس ۱۹۹۹ به ریاست آلمان در بروکسل تشکیل شد، ایجاد دولت فلسطین مورد تصویب قرار گرفت. دولت آلمان در مسایل اعراب و اسرائیل از سیاست اتحادیه‌ی اروپایی پیروی می‌کند. شورای وزیران امور خارجه‌ی اتحادیه در اجلاس‌های خود از امضای موافقت‌نامه‌ی «مریلند» در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ میان یاسر عرفات رئیس حکومت خودگردان فلسطین و «نتانیا هو» نخست‌وزیر اسرائیل استقبال نمود و خواستار اجرای سریع آن شد. اتحادیه‌ی اروپایی با تأکید بر اهمیت اقتصاد سالم برای ثبات سیاسی و اجتماعی فلسطین، آرایه‌ی کمک‌های فنی و مالی را مورد توجه قرار داد. بخش عمده‌یی از این کمک‌ها به وسیله‌ی آلمان صورت می‌گیرد. این دولت برای جلوگیری از بدتر شدن وضع اقتصادی فلسطینی‌ها و خارج ساختن بن‌بست روند صلح تلاش می‌کند. در دوران ریاست آلمان بر اتحادیه‌ی اروپایی (نیمه‌ی اول سال ۱۹۹۹) اقداماتی برای مشارکت سیاسی و اقتصادی اتحادیه و اجرای موافقت‌نامه‌ی صلح صورت گرفت. از آنجا که یاسر عرفات تصمیم گرفته بود که در ۴ مه

۱۹۹۹ (روز پایان اعتبار توافق‌نامه‌ی مرینند) استقلال کشور فلسطین را اعلام کند، یوشکافیشر وزیر امور خارجه آلمان در تاریخ ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۹۹ به غزه سفر نمود. وی با رییس حکومت خودگردان فلسطین مذاکره کرد و عرفات را از اعلام یک‌جانبه‌ی استقلال فلسطین بازداشت. آلمان در عین داشتن روابط قوی با اسرائیل از حقوق مردم فلسطین حمایت می‌کند. سیاست آن دولت تثبیت صلح در خاورمیانه است تا بتواند این منطقه را به صورت بازار کالاهای صادراتی خود و همکاری برای تجارت خارجی اتحادیه‌ی اروپایی تبدیل کند.

جمهوری اسلامی ایران

مناسبات با ایران طی سال‌های اخیر یکی از مشکلات سیاست خارجی آلمان بوده‌است. حکومت بن که به اهمیت ژئوپولیتیک ایران واقف بود، در مقابل فشارهای آمریکا و اسرائیل برای منزوی ساختن جمهوری اسلامی ایران مقاومت می‌کرد. «گفت‌وگوهای انتقادی» که طی سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷ بین ایران و اتحادیه‌ی اروپایی جریان داشت با صدور رأی دادگاه می‌کونوس برلین به شکست انجامید و سفیران دولت‌های عضو اتحادیه به کشور خود احضار شدند. پس از انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری ایران، اتحادیه به بازیابی سیاست خود نسبت به ایران پرداخت و بعد از هفت ماه سفیران اروپایی به تهران بازگشتند (سفیر آلمان آخرین بود). در ۲۳ فوریه‌ی ۱۹۹۸ اتحادیه تصمیم گرفت سطح تماس‌های سیاسی با ایران را به سطح وزیران ارتقا دهد. با توافقی که بین دوطرف حاصل شد اولین «دور گفت‌وگوهای سازنده» در ژوئیه‌ی ۱۹۹۸ در تهران انجام گردید و مسایل مورد اختلاف از جمله سلمان رشدی، حقوق بشر، روند صلح خاورمیانه و روابط اقتصادی مورد بحث قرار گرفت. در دومین دور این گفت‌وگوها که در پاییز ۱۹۹۸ در وین برگزار شد، معاون وزارت امور خارجه‌ی آلمان نیز شرکت داشت. با بهبود فضای سیاسی میان جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه‌ی اروپایی و وجود زمینه‌های مشترک همکاری از جمله در مسأله‌ی مواد مخدر، انتظار می‌رود که از سردی روابط تهران-بن کاسته شود و با روی کار آمدن حکومت میانه‌ی چپ در آلمان تحرک مثبتی در مناسبات دو کشور به وجود آید. «کلاوس کینکل» وزیر امور خارجه‌ی سابق، رعایت ملاحظات خاصی را در روابط با ایران به «یوشکافیشر» وزیر امور خارجه‌ی

جدید آلمان توصیه کرده‌است. نظر به اهمیت مناسبات تهران و بن برای یک‌دیگر و نقش بزرگی که ایران و آلمان در تحولات خاورمیانه و اروپا ایفا می‌نمایند، دو دولت مجبورند روابط خود را بهبود بخشند، به خصوص آن که نیاز متقابل، حسن روابط بین دو کشور را می‌طلبد. هرچند که به خاطر عمق دلسردی از یک‌دیگر، ممکن است بهبود مناسبات آنها با تأمل و با گذشت زمان صورت گیرد. سفر «اودوهومباخ» وزیر مشاور صدر اعظم آلمان به تهران در ۱۰ آوریل ۱۹۹۹ و تسلیم دعوت‌نامه‌ی «گرهارد شرودر» به رییس جمهوری اسلامی ایران برای سفر به آلمان، می‌تواند آغازگر فصل جدیدی در روابط دو کشور به شمار آید.

خلیج فارس

آلمان اولویتی برای روابط خود با خلیج فارس قایل نیست زیرا منافع مهمی در این منطقه ندارد. آلمان وابستگی خود را به نفت خلیج فارس به شدت کاهش داده و از سال ۱۹۹۱ بعد از بحران کویت از صادرات آن به کشورهای منطقه‌ی مزبور نیز به میزان زیادی کاسته شده‌است (به عراق که تقریباً صادراتی ندارد). سیاست خارجی آلمان درباره‌ی خلیج فارس پیروی از تصمیمات اتحادیه‌ی اروپایی است. وزیران خارجه‌ی اتحادیه در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۸ در حاشیه‌ی اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد با هم‌تایان خود از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تبادل نظر نمودند. انعقاد یک موافقت‌نامه‌ی آزاد تجاری بین دو طرف محور مذاکرات نیویورک بود. در سال ۱۹۹۸ شش کشور عضو شورا سندی را به منظور ایجاد یک اتحادیه‌ی گمرکی بین خود تصویب کردند. در هفتمین اجلاس مشترک اتحادیه‌ی اروپایی و شورای همکاری خلیج فارس که در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۸ در لوکزامبورگ برگزار شد، اتحادیه رضایت عمیق خود را از ایجاد اتحادیه‌ی گمرکی مزبور ابراز داشت و آن را گام عمده‌ی به سوی تجارت آزاد با اتحادیه‌ی اروپایی معرفی کرد. در بیانیه‌ی که در پایان اجلاس لوکزامبورگ صادر شد درباره‌ی جمهوری اسلامی ایران چنین آمده‌است:

«وزرا با خرسندی به این نکته توجه داشتند که گام‌های برداشته شده از سوی دولت ایران به بهبود روابط میان ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس منجر گردیده‌است. وزرا با نگرانی عدم پیشرفت در تلاش‌های حل اختلاف میان امارات متحده‌ی عربی و

جمهوری اسلامی ایران بر سر مسأله‌ی جزایر ابوموسی و تنب‌ها را مورد توجه قرار دادند. وزرا موضع خود مبنی بر حمایت از حل مسالمت‌آمیز اختلاف مطابق با حقوق بین‌الملل یا از طریق مذاکرات مستقیم و یا با ارجاع مسأله به دیوان بین‌المللی دادگستری را مورد تأکید قرار دادند.»

کوزوو و بحران بالکان

به لحاظ حوادث تاریخی، آلمان نسبت به تحولات بالکان حساسیت خاصی دارد. سیاست خارجی آلمان در این منطقه پیوسته با مانع صربستان روبه‌رو بوده‌است. از این‌رو از سال ۱۹۹۰ که آلمانی‌ها وحدت خود را باز یافتند، صرب‌ها دچار مشکل شدند. با تجاوز صرب‌ها به حقوق مسلمانان بوسنی هرزگوین و کوزوو که با اصل حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در سیاست خارجی آلمان مغایرت داشت، حکومت بن از استقلال بوسنی هرزگوین پشتیبانی نمود تا از تشکیل صربستان بزرگ جلوگیری نماید. آلمان در چارچوب سیاست اتحادیه‌ی اروپایی تمایلی به ایجاد یک جمهوری اسلامی در اروپا نداشت لذا به ابتکار مشترک با آمریکا فدراسیونی به وجود آورد که در آن بوسنی هرزگوین مهار گردید و مسلمانان تحت کنترل کروات‌ها درآمدند.

حکومت بن به منظور خروج قوای آمریکا از خاک آلمان به آن دولت کمک کرد تا با حضور در بالکان جاپایی در اروپا داشته باشد. حدود چهار هزار سرباز آلمانی در نیروهای تثبیت‌کننده‌ی صلح (آسفور)^۱ مشارکت نمودند. بحران کوزوو که از سال ۱۹۸۹ با لغو خودمختاری این ایالت توسط «میلوشویچ» رئیس جمهوری صربستان آغاز شد، با حمایت آلمان از آلبانیایی تبارهای مسلمان در ۱۹۹۸ شدت گرفت. اتحادیه‌ی اروپایی به ریاست آلمان دست‌آوردهای اجلاس گروه تماس غرب مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۹۹ را مورد تأیید قرار داد و نسبت به موفقیت گفت‌وگوهای «رامبویه»^۲ مبنی بر حضور بین‌المللی در کوزوو و نظارت نیروهای ناتو، «یوشکافیشر» وزیر امور خارجه‌ی آلمان به عنوان رئیس شورای وزیران

SFOR = Stability Forces

2. Rambouillet

۱. نیروهای تثبیت‌کننده‌ی صلح

اتحادیه‌ی اروپایی با ارسال نامه‌ی برای «میلوشویچ» از وی خواست که بین صلح یا هرج و مرج داخلی و انزوای خارجی یکی را برگزیند. رییس جمهور یوگسلاوی به اخطارها و اتمام حجت ناتو توجه نکرد و از ۲۴ مارس ۱۹۹۹ بمباران مواضع صرب‌ها آغاز گردید.

بحران بالکان تا هنگامی که صربستان نسبت به سیاست خود تجدید نظر نکند، حل و فصل نخواهد شد و شاید سال‌ها ادامه یابد و ابعاد جدیدی «مونتنگرو» و «ویبودینا»^۱ به خود بگیرد. سیاست خارجی آلمان در بالکان تضعیف صرب‌ها و دور نگهداشتن یوگسلاوی از روند یکپارچگی اروپا، تقویت اسلونی و کرواسی و به عضویت در آوردن آنها در سازمان‌های اروپایی و کمک به تشکیل نهادهای دموکراتیک در بوسنی هرزگوین است تا این جمهوری بتواند به اروپا تعلق گیرد.

اتحادیه‌ی اروپایی و منشور ۲۰۰۰

هدف اتحادیه‌ی اروپایی که از تکامل جامعه‌ی اقتصادی اروپا شکل گرفت، مهار اقتصاد آلمان بود. ولی طی سال‌های اخیر این اتحادیه به اهرم مهار اروپا توسط آلمان تبدیل شده‌است. هدف آلمان تشکیل ایالات متحده‌ی اروپا طبق الگوی جمهوری فدرال می‌باشد و ایجاد بانک مرکزی اروپا در فرانکفورت مقدمه‌ی آن است. فرانسه و انگلستان که از پایه‌های اصل سنتی تعادل قوا در اروپا به شمار می‌روند، دیدگاه‌های دیگری دارند. فرانسه خواستار یک کنفدراسیون اروپایی است که در آن دولت‌ها با حفظ حاکمیت ملی خود در آن با یکدیگر همکاری کنند و منافع جمعی را تأمین نمایند. انگلستان خواهان آن است که منافع ملی کشورها حفظ شود و اتحادیه‌ی اروپایی سازمانی باشد که دولت‌های عضو در آن همکاری نمایند.

بنابراین سیاست آلمان گسترش اتحادیه‌ی مزبور و تعمیق آن است اما سیاست فرانسه محدود ماندن اعضای اتحادیه و تقویت نهادهای آن می‌باشد. انگلستان هیچ یک را نمی‌خواهد و از سیاست خارجی و امنیتی مشترک و پول واحد اروپا (یورو) دوری

۱. Vojvodina ایالت مجاری‌نشین یوگسلاوی که خودمختاری آن هم در ۱۹۸۹ لغو شد.

نموده‌است.

تحت ریاست شش ماهه‌ی آلمان بر اتحادیه‌ی اروپایی که از اول ژانویه‌ی ۱۹۹۹ آغاز شده‌است، آن دولت «دستور کار ۲۰۰۰»^۱ را بر مبنای زیر در دست اجرا دارد:

- اصلاح ساختار مالی اتحادیه تا سال ۲۰۰۶

- اصلاح سیاست کشاورزی مشترک

- تکمیل و تقویت نهادهای اتحادیه (از جمله تغییر ترکیب ترویکا)^۲

- پیشبرد روند گسترش اتحادیه‌ی اروپایی

اجلاس سران اتحادیه‌ی اروپایی در ۳ و ۴ ژوئن ۱۹۹۹ در شهر کلن در شرایطی تشکیل می‌گردد که آلمان به طور هم زمان ریاست اتحادیه‌ی اروپایی (EU) و اتحادیه‌ی اروپای غربی (WEU)^۳ را به عهده دارد و پیمان آمستردام (۱۹۹۷) وارد مرحله‌ی اجرایی می‌گردد. سال ۱۹۹۹ مصادف با پنجاهمین سال تأسیس سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (۱۹۴۹) می‌باشد و آلمان و آمریکا اهداف امنیتی خود را در بالکان به اجرا گذاشته‌اند. سیاست خارجی آلمان بر آن است که هرچه زودتر امنیت اروپا را تثبیت نماید و به خصوص خلا، موجود بین آلمان و روسیه را با عضویت در آوردن کشورهای شرق اروپای مرکزی در پیمان ناتو و اتحادیه‌ی اروپا پر کند. بنابراین این دو نهاد از نظر آلمان وسیله‌ی تأمین منافع ملی آن کشور به شمار می‌روند. آلمان در سال ۱۹۹۹ میزبان سران هشت کشور صنعتی جهان (گروه ۸) است و انتقال پایتخت آلمان از بن به برلین هماهنگ با افزایش نقش آن دولت در سیاست جهانی نیز می‌باشد.

جهان‌گرایی

جهانی کردن سیاست خارجی^۴ واقعیتی است که آلمان مجبور به انجام آن است.

1. Agenda 2000

۲. قرار است «ترویکا» یا هیأت مدیره‌ی اتحادیه در روابط خارجی، از رییس دوره‌ی اتحادیه، نماینده‌ی کمسیون اروپا و نماینده عالی در سیاست خارجی تشکیل گردد.

3. Western European Union

4. Globalisierung der Aussenpolitik

بحران آسیای جنوب شرقی نشان داد که تا چه میزان اقتصاد کشورها و مناطق، وابسته به یکدیگر است.

از دیگر مسایل جهانی، موضوع توسعه و گفت‌وگوهای شمال- جنوب است که در قرن آینده اهمیت بیشتری می‌یابد. آلمان به عنوان یک کشور پیشرفته‌ی صنعتی و توان‌مند نقش مهمی در این گفت‌وگو دارد. یکی دیگر از توجهات سیاست خارجی آلمان همکاری با سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ی است. آلمان نه تنها سیاست آسیای اتحادیه‌ی اروپایی را هدایت می‌کند، بلکه مناسبات آن را با شورای همکاری خلیج فارس، سازمان اقتصادی جنوب شرقی آسیا (آ.سه.آن)^۱ و سازمان همکاری اقتصادی آمریکای جنوبی (مرکسور)^۲ تقویت می‌نماید.

نتیجه‌گیری

۱. قدرت روبه افزایش آلمان امکانات تازه‌ی برای سیاست خارجی این کشور فراهم ساخته و موجب شده است که نقش بزرگی در امور بین‌المللی ایفا نماید.
 ۲. سیاست خارجی آلمان تا حدودی در قانون اساسی این کشور تعیین شده است و قابل تغییر نمی‌باشد. مانند لزوم پیروی نمودن از صلح و تدافعی بودن ارتش آلمان و این که آن دولت در چارچوب اتحادیه‌ی اروپایی باید همکاری نماید. آلمان تعهدات وسیعی را در سازمان‌های منطقه‌ی و در جامعه‌ی بین‌المللی پذیرفته است و نمی‌تواند از آن تخطی نماید. بنابراین دست حکومت جدید آلمان در اجرای سیاست خارجی باز نیست.
 ۳. خط‌مشی سیاست خارجی آلمان توسط شخص صدراعظم و نه وزیر امور خارجه تعیین می‌شود. «گرهارد شرودر» رهبر حزب سوسیال دموکرات بارها وفاداری خود را به ادامه‌ی سیاست خارجی حکومت هلموت کهل مبنی بر گسترش اتحادیه‌ی اروپایی و همکاری با آمریکا در توسعه و تقویت پیمان ناتو اعلام داشته است.
- بنابراین در اختیار گرفتن وزارت امور خارجه توسط «یوشکافیشر» رهبر سبزها فقط در

1. ASEAN

2. MERCOSUR

جزئیات ممکن است در سیاست خارجی آلمان تأثیر داشته باشد و اصول این سیاست تغییر نمی‌کند.

۴. قدرت اقتصادی و مدیریت آلمان در سازمان‌های اروپایی، آن دولت را قادر ساخته است تا نقش رهبری در اتحادیه‌ی اروپایی ایفا نماید. اروپا اولویت اول در سیاست خارجی آلمان است و حکومت جدید نیز منافع ملی آلمان را در اروپا تأمین می‌کند.

شرایط موجود در اروپا به نفع آلمان است و این دولت از امکانات فراوانی برای تصمیم‌گیری در امور مربوط به اتحادیه‌ی اروپایی، پیمان ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا، پیمان‌شنگن و اتحادیه‌ی اروپای غربی برخوردار می‌باشد. بنابراین هر دولت و سازمان خارج از منطقه که در صدد باشد روابط خود را با اروپا تنظیم نماید، بدون هماهنگی و جلب موافقت آلمان توفیقی به دست نخواهد آورد.

۶. سیاست خارجی آلمان هم چنان از «واقع‌گرایی» پیروی خواهد کرد. از جمله‌ی این واقعیت‌ها توجه به سیاست داخلی، همکاری با روسیه، تداوم دوستی با فرانسه، همبستگی با آمریکا و مشارکت در اداره‌ی امور جهان می‌باشد.

۷. یکپارچه‌سازی اروپا مانع از آن نمی‌باشد که آلمان به صورت یک دولت ملی باقی بماند. آلمان به لحاظ فرهنگی، تاریخی و اجتماعی به صورت یک «وطن» بسیار سرزنده خود را نشان می‌دهد و ناسیونالیسم آلمانی نخواهد مرد. اتحادیه‌ی اروپایی وسیله‌ی برای همکاری دولت‌های ملی آلمان و فرانسه با یک‌دیگر است تا از رقابت خصمانه بین آنها جلوگیری به عمل آید و صلح در اروپا پایدار بماند.

۸. سیاست خارجی جمهوری برلین، آلمان را به عنوان عامل و نیروی محرکه‌ی یکپارچگی اروپا به کار می‌گیرد و از قدرت آلمان برای تأمین منافع آن کشور در اروپا و جهان استفاده می‌کند. در نتیجه نقش آلمان در سازمان ملل متحد و در حل بحران‌های بین‌المللی افزایش می‌یابد.

کتاب‌شناسی

1. Werner Weidenfeld:
"Fragen an die Aussenpolitik den neuer Regierung" in: Internationale Politik .S.1-2
Nr.1/Januar 1999.
2. Egon Bahr: "Die Normalisierung der deutsche Aussenpolitik" in: Internationale Politik
S.41/21/1999.
3. Wolf-Dieter Eberwein (Hrsg): "Deutschlands neue Aussenpolitik"Deutschen Gesellschaft fur
Auswartige Politik Munchen / 1998.
4. Werner Weidenfeld (Hrsg): "Deutsche Europapolitik" Bonn-1998.
5. Gunther Hellmann: Deutschland An der Schwelle Zum 21.
Jahrhundert" in: "Deutschlands neue Aussenpolitik S-265.
6. Egon Bahr: "Deutsche Interessen: Streitschrift Zu Macht, Sicherheit and Aussenpolitik"
Munchen 1998.
7. Karl Kaiser (Hrsg): Zur zukunft der deutschen aussenpolitik, Bonn, 1998.
8. William E. Paterson: "Germanys European Diplomacy" Munchen- 1996.
9. Hans-Dietrich Genscher: "Erinnerungen" Berlin, 1995.
10. Christian Hacke: "Die Aussenpolitik der Bundesrepublik Deutschland: Frankfurt 1997.
11. Hans- Peter Schwarz: "Die Zentralamacht Europas" - Berlin 1994.
12. Willim Wallace: Deutschland als europaische Führungsmacht" in Internationale Politik
S/1995 S.23-28.



پڙهه ڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی